

۸۸۱۳۹

### توحید و مبانی فلسفی در آثار تفسیری ملاصدرا

(۳)

علیرضا دهقان پور

در بخش نخست این مقاله، پس از طرح و تبیین اصل بنیادی فلسفه ملاصدرا یعنی «اصالت وجود»، بحث‌های متفرع بر این اصل مانند تشکیک وجود و امکان فقری، طرح و بررسی شد و مواردی از تلاقی آنها با تفسیر، در کتاب تفسیر ملاصدرا ارائه شد. در بخش دوم مقاله (در شماره پیش) پس از طرح اصل بنیادی حکمت متعالیه یعنی «علیت»، مباحث فرعی آن و نیز نمونه‌های تطبیق آنها در تفسیر ملاصدرا طرح و بررسی گردید.

اینک در این شماره «برهان صدیقین» و مباحث مربوط به آن از نظر ملاصدرا طرح، و موارد تطبیق آن در تفسیر ملاصدرا مورد بحث قرار می‌گیرد.

اثبات و توحید خداوند

۱. برهان صدیقین

«أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

شَهِيدٌ»<sup>(۱)</sup>؛ «آیا پروردگارت که بر همه گواهِ است کفایت نمی‌کند در این که او حق است.»

۱. سوره فصلت، آیه ۵۲.

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾<sup>(۱)</sup>؛ «خود خداوند گواه و شاهدهی است که جز او خدایی نیست.»  
﴿قُلْ أَوَّلُ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ﴾<sup>(۲)</sup>؛ «چه گواهی از خدا بزرگتر است؟»

صدرالمتألهین این آیات را اشاره به برهان صدیقین می‌داند. وجه امتیاز برهان صدیقین از سایر براهین این است که در براهینی که فلاسفه و متکلمان برای اثبات خدا استفاده می‌کنند به واسطه‌هایی همچون امکان، حرکت و حدوث متوسل می‌شوند؛ اما در برهان صدیقین به هیچ واسطه‌ای نیاز نیست و از گواهی غیر ذات حق بر او میرا است. در این برهان تنها از ذات حق تعالی بر او گواه می‌آورند و از ذات به صفات و از صفات به افعال پی می‌برند.<sup>(۳)</sup>

تقریر صدرایی برهان صدیقین مبتنی بر اصولی از حکمت متعالیه است که عبارتند از:

۱. اصالت وجود
۲. تشکیک وجود
۳. تفسیر علیت به ربط و تعلق وجود معلول به علت و این که ملاک نیاز

معلول، ضعف وجودی اوست. با توجه به این مبانی، تقریر برهان صدیقین بدین صورت است:<sup>(۴)</sup> مراتب وجود، به جز عالی‌ترین مرتبه آن، عین ربط و وابستگی است. اگر مرتبه اعلی تحقق نداشت دیگر مراتب هم موجود نبود؛ زیرا لازمه فرض تحقق سایر مراتب بدون تحقق عالی‌ترین مرتبه وجود، این است که مراتب مزبور، مستقل و بی‌نیاز از آن باشند در حالی که حیثیت وجودی آنها عین ربط و فقر است.

ملاصدرا این برهان را به چند دلیل از محکم‌ترین براهین می‌داند:<sup>(۵)</sup>

۱. در این برهان به حد وسطی غیر از ذات حق نیازی نیست بلکه تنها بر مفاهیم وجودی تکیه شده و از ماهیت،

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸.
۲. سوره انفصاف، آیه ۱۹.
۳. صدرالمتألهین، اسفار، پیشین، ج ۳، ص ۴۰۰، ج ۶، صص ۱۲ و ۱۳، عبدالله جوادی آملی، تبیین براهین اثبات خدا، چاپ سوم، نشر اسراء، ۱۳۷۸ ه. ش، ص ۲۱۳.
۴. مصباح یزدی، آموزش فلسفه، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۱.
۵. ر. ک: اسفار، ج ۶، صص ۱۲ و ۱۴ و ۲۵ و ۲۶، مصباح یزدی، پیشین، ص ۳۷۲.

امکان، جدوت و حرکت ذکرى به میان نیامده است.

۲. این برهان نیازی به ابطال دور و تسلسل ندارد بلکه خود، برهانی بر ابطال تسلسل در علل فاعلی است.

۳. به کمک این برهان نه تنها وحدت بلکه سایر صفات کمالیه خداوند نیز اثبات می‌شود.

۲. اقسام توحید

صدرالمثالین، عالی‌ترین و شریف‌ترین علوم را علوم توحید سه‌گانه یعنی توحید ذات، توحید صفات و توحید افعال می‌داند. در هر یک از آیات زیر نیز به ترتیب به این سه قسم توحید اشاره شده است: (۱) «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» (۲) «وَأَنَّكُمْ إِلَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (۳) چگونگی دلالت این آیات بر اقسام توحید در مباحث بعدی مطرح خواهد شد.

اقسامی که برای توحید ذکر کرده‌اند به شرح زیر است: (۴)

۱. توحید در وجوب وجود؛ موجودی جز ذات حق تعالی، واجب بالذات نیست.

۲. توحید ذاتی؛ در تفسیر این قسم از توحید، بعضی آن را به معنای بساطت و نفی ترکیب گرفته‌اند که همان احدیت است و برخی به معنای نفی شرک دانسته‌اند که همان معنای واحدیت می‌باشد.

۳. توحید صفاتی؛ صفات الهی عین ذات او بوده و مغایرتی در بین نیست.

۴. توحید در خالقیت؛ خدای را در خلق عالم شریکی نیست.

۵. توحید ربوبی؛ توحید در ربوبیت، به معنای نفی شریک در تدبیر نظام آفرینش است.

۶. توحید افعالی؛ توحید افعالی که توحید در فاعلیت حقیقی است بدین معنا می‌باشد که هر تأثیری از هر فاعلی، در نهایت، مستند به خداست و هیچ مؤثری، غیر از خداوند، استقلال در تأثیر ندارد.

۱. صدرالمثالین، تفسیر القرآن الکریم، پیشین، ج ۴، ص ۵۸.
۲. سوره بقره، آیه ۲۵۵.
۳. سوره بقره، آیه ۱۶۳.
۴. رک: مصباح یزدی، آموزش فلسفه، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۷، جعفر سبحانی، التوحید والشرک فی القرآن الکریم، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۶ هـ، ص ۷.

بعضی، توحید در خالقیت را به همین معنای توحید افعالی تفسیر کرده‌اند.

۷. توحید در عبادت؛ هرگونه عبادت و خضوع تنها برای خدا انجام می‌پذیرد.

اقسام دیگری برای توحید ذکر کرده‌اند همچون توحید در تشریح، توحید در حاکمیت و توحید در طاعت که می‌توان آنها را به بعضی از اقسام فوق برگرداند.

۳. توحید ذاتی

صدرالمثالین در بیان توحید می‌گوید (۱) اگر به نور باطن و صفای ضمیر در حقیقت وجود دقت کنی، منتهی به یک واجب الوجب بالذات می‌شوی. زیرا حقیقت وجود، عین خارجیت است. حال اگر وجودی که فی نفسه و لنفسه و بنفسه است و در اعلی مراتب وجود قرار دارد موجود نباشد، دیگر هیچ چیزی وجود نخواهد داشت. مثل این که اگر نوری وجود نمی‌داشت، هیچ چیزی منور نبود.

نتیجه بیان مذکور که همان برهان صدیقین است این می‌شود که واجب الوجود بالذات، وجودی صرف، بدون

علت و ترکیب و تکثر است؛ به عبارت دیگر، او از وحدت حقه حقیقیه برخوردار است؛ زیرا فرض ترکب و تکثر و ضعف، مبنای وجوب بالذات و قرار داشتن در عالی‌ترین مرتبه وجود است.

وقتی احدیت ذات الهی به معنای عدم ترکیب ذات از غیر وجود ثابت شد و احدیت و فردانیت او - که به معنای نفی شریک است - نیز اثبات می‌شود؛ زیرا اشتراک در واجبیت و الوهیت، موجب اشتراک در ذات است. چون از آنجا که به مقتضای احدیت ذات، صفات کمالیه واجبه عین ذات او هستند از این رو اشتراک در آنها اشتراک در ذات را موجب می‌شود و این با وحدت ذات و احدیت او ناسازگار است.

بنابراین، اصل در توحید همان وحدت حقیقیه‌ای است که عین ذات بوده و منشأ همه مراتب توحید می‌باشد. «لا اله الا الله» به معنای «لا اله الا ما یکون ذاته هویت، اى وحدته العينية الحقيقية» (۲) است یعنی معبودی نیست مگر آن ذاتی که

۱. صدرالمثالین، تفسیر القرآن الکریم، پیشین، ج ۴، صص ۷۱-۷۳.
۲. همان، ص ۷۱.

عین وحدت است؛ بر خلاف دیگر اشیاء که وحدت آنها زاید بر ذاتشان است. ملاصدرا بیان دیگری در توحید ذاتی دارد که در تفسیر «قیوم» مطرح می‌کند. (۱) قیوم یعنی موجودی که نه تنها قائم به ذات خود است بلکه مقوم دیگران نیز هست. در واقع قیومیت تعبیر دیگری از کمال و تأکد وجود است. پس قیوم باید همه صفات کمالیه از جمله حیات را داشته باشد. «هو الحی القیوم» قیوم باید بسیط الحقیقه و غیر مرکب باشد؛ زیرا که ترکیب از اجزاء، منافی معنای قیومیت است؛ چون اجزاء، یا اجزای خارجی است و یا اجزای عقلی و یا اجزای مستقداری. موجود مرکب از اجزای خارجی، محتاج اجزای خود است. موجود مرکب از اجزای عقلی (جنس و فصل) دارای ماهیت بوده و نیازمند جاعلی است که او را موجود گرداند؛ زیرا وجود نمی‌تواند لازم ماهیت باشد. اما موجود مرکب از اجزای مقداری نیز یا جسم است و یا جسمانی. جسم، محتاج اجزای خود است و جسمانی، نیازمند حلول در جسم. بنابراین هیچ موجود مرکبی نمی‌تواند قیوم باشد.

بعد از اثبات بساطت ذات حق، نفی شریک از او آسان است؛ زیرا که نفی ترکیب در ذات، مستلزم نفی شریک است و اثبات احدیت، مقتضی قبول واحدیت. ملاصدرا در بیان این مطلب می‌گوید فرض دو قیوم بسیط که در حقیقت وجود، شریک باشند دو محذور در پی دارد:

۱. اشتراک دو فرد در یک امر - مانند وجود در بحث ما - نشان‌گر کلی بودن آن امر مورد اشتراک است؛ یعنی هر یک از دو فرد، دارای ماهیتی کلی هستند که مجوز شرکت آنهاست. این مطلب با فرض مسأله ما - که وجود بحث و قیوم است - ناسازگار و متناقض می‌باشد. وجود صرف و قیوم، امری کلی که دارای ماهیتی کلی باشد نیست. وجود بسیط و صرف، از هر ترکیبی حتی ترکیب از ماهیت مبرا است.
۲. اشتراک دو فرد در یک امر، مستلزم ترکیب آنها از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز است؛ زیرا اشتراک از حیثی، همواره امتیاز از حیث دیگر را در

۱. همان، صص ۸۸ و ۸۹

پی دارد. پس از آنجا که ترکیب، با وجود قیوم، منافات دارد، موجود قیوم هیچ شریکی نمی‌تواند داشته باشد.

در پایان بحث توحید ذاتی، بیان دیگری از صدر المتألهین در این باب می‌آوریم. (۱) او در تفسیر «الله لا اله الا هو» می‌گوید «الله» اشاره به توحید ذات دارد. زیرا الله به معنای ذات مستجمع صفات کمالیه وجوبیه است. از آنجا که ترکیب، مستلزم نیاز و حاجت است و نیازمندی ناشی از نقصان و امکان ذاتی، پس الله تعالی - ذات کامل و واجب الوجود - به دور از هر ترکیبی است و این معنای توحید ذات می‌باشد.

۴. توحید صفاتی

صدر المتألهین در بیان توحید صفاتی، آیه «لا اله الا هو» را اشاره به آن می‌داند و می‌گوید از نفی تعدد اله، توحید در صفات نیز اثبات می‌شود. زیرا تعدد صفات به دو دلیل مستلزم تعدد و ترکیب در ذات است: الف. هر صفتی موصوفی می‌خواهد. ب. صفت هر چیزی، فرع وجود آن چیز است.

اگر صفات مخصوص واجب تعالی

متعدد باشند یا تعدد عینی و خارجی موصوف لازم می‌آید و یا تعدد عقلی موصوف؛ همان گونه که صفاتیون، صفات واجب را برای خداوند واحد پذیرفته‌اند. این دو محذور، هر دو با «لا اله الا هو» ناسازگار بوده و با بساطت و وجوب ذاتی در تعارض می‌باشند. عبارات ملاصدرا این است: (۲)

«انّ التعدد فی الصفات الکمالیه الالهیه یستلزم التعدد فی وجوب الذات لافتقار کل صفة إلى موصوف و لکون کل صفة لشیء فرع وجود ذلك الشیء فیلزم من تعددها تعدده - و لو بحسب العقل - فلو تعددت الصفات الخاصة بالواجب تعالی - کالالهیه للعالم والقادریه علی ما یشاء والعالمیه بجمع الأشیاء - یلزم ترکب کتل من الالهین من الذات والصفة والترکیب ینافی الالهیه تنافی الامکان للوجوب».

۵. توحید افعالی

ملاصدرا در تفسیر آیه الکرسی، از کلمه «القیوم» در اثبات توحید افعالی

۱. همان، ص ۵۵  
۲. همان.

استفاده می‌کند. (۱) قیوم که صیغه مبالغه است دلالت بر کمال استقلال در تقویم و تأثیر دارد. اگر فاعل و مؤثر دیگری غیر از خدا در کار باشد، تأثیر آن یا به طور تمام و مستقل است و یا به صورت مشارکت در تأثیر و هر دو فرض مذکور، محذور دارد؛

۱. محذور فرض اول این است که با وجود فاعلی مستقل، بعضی از ممکنات از حیطة آفرینش خدا خارج شده و قدرت او شامل آنها نمی‌شود. زیرا که توارد دو علت مستقل بر معلول واجد محال است. نتیجه آن که، با وجود فاعل دیگری غیر از خدا، نمی‌توان خدا را قیوم - به معنای کسی که در غایت و حد اعلائی تأثیر، از حیث کمیت و کیفیت است - دانست.

۲. محذور فرض دوم این است که با وجود مشارکت غیر در تأثیر، پر واضح است که نمی‌توان فاعل را قیوم دانست. عین عبارت صدر المتألهین این است:

«إِنَّ الْقِيَوْمَ لَكُونَهُ صِيغَةً مَبَالِغَةً يَدُلُّ عَلَى كَمَالِ الْاِسْتِقْلَالِ فِي التَّقْوِيمِ وَالْاِيْجَادِ شِدَّةً وَعَدَّةً فَلَوْ كَانَ فِي الْوُجُودِ فَاعِلٌ آخَرَ - سِوَاهُ كَانَ تَاماً أَوْ نَاقِصاً مَبَايِناً أَوْ مَشَارِكاً

لِلْأَوَّلِ - يَلْزِمُ خِلَافَ الْمَفْرُوضِ وَهُوَ كَوْنُهُ تَعَالَى ضَعِيفاً فِي الْفَاعِلِيَّةِ قَاصِراً فِيهَا، أَمَّا عَلَى تَقْدِيرِ كَوْنِ الثَّانِي تَاماً فِي الْفَاعِلِيَّةِ وَالْاِيْجَادِ، فَلَا تَهْ يَلْزِمُ أَنْ يَكُونَ بَعْضُ الْمَمْكِنَاتِ خَارِجاً عَنِ صِنْعِهِ وَاِيْجَادِهِ، فَلَمْ تَكُنْ قُدْرَتُهُ شَامِلاً لَهُ لِامْتِنَاعِ تَوَارِدِ الْعَلْتَيْنِ الْمَسْتَقْلَتَيْنِ عَلَى مَعْلُولٍ وَاحِدٍ مَعِينٍ فَيَكُونُ عِدَدُ مَقْدُورَاتِهِ نَاقِصاً يُمْكِنُ الزِّيَادَةُ عَلَيْهِ فَلَمْ تَكُنْ قِيَوْمِيَّةً فِي الْغَايَةِ بِحَسَبِ الْعِدَدِ. وَأَمَّا عَلَى مَا تَقْدِيرِ كَوْنِ الثَّانِي مَشَارِكاً لَهُ فِي الْفَاعِلِيَّةِ سِوَاهُ كَانِ جِزْءاً أَوْ مَعْتَبَراً أَوْ آلَةً أَوْ سَبَباً غَائِباً أَوْ مَصْلُحَةً أَوْ اِنْتِظَاراً لِقُرْصَةِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ بِحَسَبِ ذَاتِهِ قِيوماً - ن) عَلَى مَا يَقُومُ عَلَيْهِ ذَاتَهُ مَعَ الشَّرِيكِ وَهُوَ أَحَدُ الْأُمُورِ الْمَذْكُورَةِ أَيَّ أَمْرٍ كَانَ مِنْهَا. فَقِيَوْمِيَّةٌ تَدُلُّ عَلَى أَنْ لَا فَاعِلٌ غَيْرُهُ كَمَا أَنَّ ذَاتَهُ تَدُلُّ عَلَى أَنْ لَا وَاجِبٌ سِوَاهُ لِقَوْلِهِ: شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (۲)

با توجه به مطالب گذشته می‌بینیم که صدر المتألهین، قیوم را، هم نشان بر توحید ذات دانسته و هم در توحید افعالی از آن استفاده کرده است. سر مطلب در

۱. همان، ص ۵۷.  
۲. همان.

اشاره‌ای است که ملاصدرا خود در تفسیر آیه الکرسی بیان نموده و آن نکته، اساس برهان صدیقین است؛ دقت در حقیقت وجود و پی بردن به وجوب، بساطت و وحدت آن - که همه در معنای قیوم نهفته است - ریشه و اساس علم توحید با تمام اقسامش می‌باشد. عین عبارت ملاصدرا چنین است:

«من تحقق معنی حقیقة الوجود بنور الباطن و صفاء الضمیر لم یشک فی وجود الواجب تعالی ولا فی أن واجب الوجود لذاته واجب الوجود فی جمیع صفاته الکمالیة، ولا فی ان واجب الوجود الکمالیة واحد بجمیع حیثیاته فرد عن جمیع اعتباراته حتی عن حمل مفهوم الوحدة علیه، لانّ طبیعة الحمل تقتضی الاثنینیة ولو فی العقل وهو منحط عن درجة الأحدیة وعن تصور ذاته. وهی هنا حالة عجیبة فانّ العقل مادام یلتفت إلى الوحدة فهو بعد لم یصل إلى عالم الوحدة فإذا تسرک الوحدة فقد وصل إلى الوحدة» (۱)

### نتیجه

مهمترین اصل حکمت متعالیه،

اصالت وجود است. این اصل چون نخ، دانه دانه مسائل فلسفی را به هم مرتبط کرده است؛ مسائلی همچون: تشکیک وجود، وحدت وجود، بساطت وجود، امکان فقری، علیت، حرکت جوهری، اتحاد عاقل و محقول، امکان اشرف، امکان اخس، عالم مثال، مثل افلاطونی، توحید علم الهی، معاد جسمانی و... البته اصالت وجود چیزی نیست که در آثار صدرا تنها در یک باب مطرح شود، بلکه روح آن در سراسر فلسفه و تفسیر او حاضر است و بدون آن بنایی برای حکمت متعالیه نمی‌ماند.

ملاصدرا در تفسیر آیات به تناسب، یکی از اصول فلسفی را مطرح کرده و معنای خاصی از آیه طبق آن اصل برداشت می‌کند. او «وجه الله» را در آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» وجود می‌داند و غیر آن را که ماهیت است هالک و معدوم می‌شمرد. شرور را از آنجا که عدمی هستند، غیر قابل انتساب به مبدأ وجود می‌داند.

مطابق تشکیک وجود، برای وجود

۱. همان، ص ۷۳.